



دنيا ايشچيلرى بيرلشين!



دان الدوزو



بیر لشمبیش کمونیست فدائی لرین آذربایجان کمیته سینین باش ارگانی

دی

Dan Ulduzu

۱۳۹۰

Birləşmiş kommunist fedailərin Azərbaycan komitəsinin baş organi

شماره ۲

الناز چه کرده بود؟

سودابه اردوان

خبر جنایت هولناک در باره الناز بابازاده کوتاه بود، اما به بلندی و ابعاد خفقان جمهوری اسلامی. مسلمان بسیاری از مردم با شنیدن این خبر متأثر و ناراحت شدند، هرچند این اولین بار نبود که قلب هر انسان آزاده ای با شنیدن چنین خبرهایی به درد می آمد.



بقیه در صفحه ۶

ته بریزن گۆزه ل وه مئحربیان اوغلو

ایسکه نده ر نه ویدی

دوقوزو شه حریوه ری مین اوچ یوز قیرخ یندی ده (۹ شهریور ۱۳۴۷) یانی ۴۲ ایل بوننان قاباق سه مه دی، یولداشلا رینین وه خالقینین اه لینده ن آل د یلار. آما بو قئسساجا زاماندا بؤیوک ته سیر له ر چه م آزه ر بابجاندا وه چه م بوتون ایراند ا قویوب وه گندیقی وه گؤسته ردیقی یولون، بوللو یولچولاری اولوب وه اولاجاق. سه مه د اولکه میزین پارلاق اولدوزودور کی چه له چه له قاراقلیق یولاریمیزا ایشیق سالاجاق. آزه ر بابجانین که ند اوشاقلا رینین مواه لیمی بوتون سازمانلارا وه موباریز اینسانلارا، نه جور توده له رین ایچینه گندماق وه اونلارنان باغلیلیق تاپاقین، یولون چوق آچیق شه کلیده گؤسته ریپ. بیز ایندی بو ته جروبه له رده ن ده رس آمالیق. ۴۲ ایکی ایل سه مه دین اولومونه ن سورا، اونون یولونا ده وام وئره ن موباریز اینسانلارین بیرری، یانی یولداش فه رزادی که مانگه ر، ایسلام

بقیه در صفحه ۸

آموزش به زبان مادری حق مسلم همه شهروندان است

بهرام رحمانی

بر اساس گزارشات، گفته ها و شنیده ها شهرهای آذربایجان در روز جهانی زبان مادری، مملو از ماموران امنیتی و ضدشورش بود. برای نمونه ماموران امنیتی در میدان شهناز و خیابانهای اطراف شهر تبریز مستقر بودند و گشتزنی صدها موتورسوار مسلح، لباس شخصی ها و غیره نیز در این شهر، بسیار گسترده و محسوس بود. شهرهای دیگر آذربایجان نیز مانند تبریز فضایی پلیسی - امنیتی داشت.

بقیه در صفحه ۳

سنگسار، پدیده‌ای سیاسی

آسیه امینی

هفته گذشته خبر احتمال اجرای حکم سنگسار زنی به نام سکینه محمدی، نگاه بسیاری از فعالان حقوق بشر را باز متوجه این مجازات وحشیانه‌ای کرد که تنها در چند کشور دارای قوانین یا سنت‌های اسلامی تندررو اجرا می‌شود. من در این مقاله به موانع قانونی صدور این حکم در محاکم قضایی ایران و اصرار برخی از قضات دارای یک گرایش فکری خاص، اشاره کرده و به سرگذشت ماده قانونی سنگسار در لایحه مجازات اسلامی در یک سال گذشته خواهم پرداخت. خبر مسکوت ماندن لایحه مجازات اسلامی در مورد سنگسار، در هفته اول تیرماه سال گذشته در هیاهوی سیاسی بعد از انتخابات گم شد.

بقیه در صفحه ۵

تراختور چی لارا تبریک، تبعیض، تبعیض است

سودابه اردوان

منبع: تبریز سسی

زنان آذربایجان با شرکت خود برای تماشای مسابقه فوتبال گل را وارد دروازه رژیم کردند. دست مریزاد. این یک واقعیت است که رژیم باخت واقعی خود را زمانی می بیند که زنان به همراه دیگر توده های ستم‌دیده بند های اسارت خود را پاره کرده و دوش به دوش مردان خود وارد میدان مبارزه می شوند.

به عبارتی دیگر نیمی از اسیران رژیم که با عباراتی چون غیرت و ناموس به کنج خانه ها رانده شده اند جرأت می کنند و با پاره کردن این زنجیرهای اسارت پا به صحنه اجتماع و مبارزه می گذارند. تاریخ را به یاد بیاوریم در سال هزار و سیصد بیست چهار یعنی آن دوران یک ساله ای که آذربایجان استقلال خود را باز یافت زنان یکی از مهمترین نیروی های سازنده جامعه بودند. هم اکنون زنان آذربایجان به همراه بقیه مردم خواهان کسب هویت ملی و واقعی خود هستند. واقعیت اینست که برقراری یک جامعه دمکراتیک بدون احقاق حقوق حقه زنان و حقوق ملی کل جامعه امکان پذیر نیست. هرگونه تبعیض، تحقیر و فقر در سرزمینی که در آغوش خود ثروت های بیشمار دارد محکوم شمرده میشود. ما زنان در آذربایجان بنای آن را داریم که باز هم به شما گل بزیم نه تنها در میدان فوتبال تان بلکه در قلب جامعه ای که زندگی انسانها را محکوم

بقیه در صفحه ۲

بو شماره ده ...

صفحه اول

صفحه اول

صفحه اول

صفحه اول

صفحه اول



تراختورچی لار تبریک ...

آموزش به زبان مادری ...

سنگسار پدیده ای سیاسی ...

الناز چه کرده بود؟ ...

ته بریزن گۆزه ل وه مئحربیان اوغلو ...

نابود السون ایسلامیت جمهوریتی! یاشاسون سوسیالیزم!

تراختور چی لارا تبریک ...

به فنا کرده اید، ارزش های تاریخی و ادبی و فرهنگی شان را ممنوع کرده اید و هرگونه تلاش برای پیشرفت و آزادی را جرمی بزرگ به حساب آورده اید. ما با شرکت خود در تشویق تیم تراکتور سازی نه تنها تیم محبوب خود را تشویق می کنیم بلکه هویت لگد مال شده خود را فریاد خواهیم کشید، حضور خودمان را به عنوان یک زن به هر شکل که شده در عرصه اجتماع و برابر با همه آحاد اجتماع اثبات خواهیم کرد. اگر به ورزشگاه راهمان ندهید فریاد خود را در مسیر ورزشگاه تا دم استادیوم بلند خواهیم کرد. می دانیم که ترس تان از بهم پیوستن همین فریادهاست. همچنین خوب می دانیم روزی خروش زیبای ساوالان را که همانا خروش مردم ستمدیده است خواهیم شنید. (ساوالان المیه جاخ اده جک قانی نا قان) ساوالان نخواهد مرد و حقشان را کف دستشان خواهد گذاشت. در آخرین مسابقه فوتبال نشان دادید که حتی حضور ما زنان را در اطراف استادیوم تحمل نمی کنید مردم آذربایجان حرمت و احترام خود را به زنان شرکت کننده با شعار (ترک باجیمیز خوش گلدین) نشان دادند و شما مزدوران جمهوری اسلامی به اسم غیرت و ناموس به زنان شرکت کننده فحش های رکیک دادید. این است تفاوت ما و شما. راستی چرا آنقدر عصبانی بودید؟ زنان و دختران را کیلومتر ها دور از استادیوم دستگیر می کنند توگویی این زنان به حریم مردانه جمهوری اسلامی تجاوز کرده اند. همه ما نیک می دانیم که تمامی توجیهات اخلاقی آقایان در درجه اول فقط برای نشاندن ما زنان درکنج خانه ها و رهایی از نیروی اعتراض ماست و در درجه دوم و در حقیقت این توجیهات دروغ هایی شرم آور با بوی تعفن تبعیض جنسی و تحقیر زنان بشمار می آید. حکومت مرد سالار و شونیسم و ضد بشر جمهوری اسلامی از آزاد شدن نیروی ما زنان وحشت دارد. سالهاست ما زنان آذربایجانی علاوه بر تبعیض ملی گرفتار حصارهای تنگ و تاریک به اسم اخلاق، ناموس و از این خزعبلات هستیم. این سلاحی است که برای عقب نگه داشتن زنان در اکثر جوامع عقب افتاده استفاده می شود. با بالا رفتن آگاهی در سطح جامعه این سلاح کارایی خود را از دست می دهد و ظالمان و قداران جامعه دستگیری و زندان را جایگزین و عجز و گفتار بی مایع شان می کنند. ما زنان برای احقاق حقوق خود نه تنها مرد ها را دشمن خود نمی دانیم بلکه به نیرو و اتحاد تمامی مردان آزاداندیش و برابری طلب نیازمندیم. این ما هستیم که در طول زمان متحد خواهیم شد و قدرت پیدا خواهیم کرد و صاحب حقوق بلاشرط انسانی مان خواهیم شد.

آیا واقعا شما که انسان ها را بنا به حق طلبی شان به زندان می کشید و شکنجه می کنید با بازپس گرفتن نیروی سرکوبتان چه دارید که با آن زندگی کنید؟ آن چه که مسلم است اینست که شما سرکوبگران مردم تنها چیزی که برایتان باقی می ماند همان ثروت مردم زحمتکش است که در طی این چند سال به نسبت های متفاوت بین خود غارت کرده و صاحب شده اید، اما زهی خیال باطل چون زمانی

که گرفتار خشم مردم شوید بدون شک به موجودات ترحم انگیزی تبدیل خواهید شد که باز هم ما بنا به اعتقادات انسانی مان از شما انتقام خواهیم گرفت و اجازه خواهیم داد با کوله باری از شرم به زندگی نکبت بار خویش ادامه دهید و به استقبال مجازات در خورتان بروید. اگر به ورزشگاه راهمان ندهید تا دم در ورزشگاه خواهیم آمد. اگر همین را هم تاب نیورید نه اینکه ما تلاشمان را قطع خواهیم کرد بلکه این شماست که به عینه نشان می دهید اساسا وجود ما زنان را در خانه در آشپز خانه و اتاق خواب خود لازم دارید یعنی زن را فقط به عنوان برده قبول دارید و آنچه را که دم از اخلاق و مذهب و غیرت می زنی دروغی بیش نیست. ما انسان بودن خود و حقوق مسلم خود را در تمام ابعاد آن می خواهیم. ما آنچه را که مربوط به هویت ملی و فرهنگی مان است زنده خواهیم کرد. و ما به عنوان زنان، یعنی نیمی از جمعیت جامعه خواهان حقوقی برابر در جامعه خود هستیم و فکر می کنیم دوران تبعیض ها و سکوت ها به پایان رسیده و لزوما تا گرفتن خواسته هایمان امکان نفس راحت را بر همه زورگویان تنگ خواهیم کرد. اگر ما را از نیمه راه و از لذت تماشای فوتبال این پیش پا افتاده ترین حق انسان ها بر می گردانید ما همان روز را تنها بخاطر قدرتی که در خود حس می کنیم و متقابلا ترس و نکبتی که در شما می بینیم جشن خواهیم گرفت و برای بکار انداختن این قدرت بزرگ خود منتظر برگزاری مسابقه ای دیگر خواهیم بود.



مصاحبه با " انلمیرا نظری " از بازداشت شدگان دیدار تیم های تراختور آذربایجان و پیروزی تهران در استادیوم سهند

مصاحبه مکتوب با خانم انلمیرا نظری دانش آموز ۱۸ساله، از دستگیر شدگان روز مسابقه تیمهای فوتبال تراختور آذربایجان و پیروزی تهران در تبریز.

سوال: چطور شد شما دستگیر شدید؟

جواب: ما روز جمعه به همراه خانواده پدر، مادرم فاطمه خسین زاده و برادرم امیر ارسلان ۱۲ ساله و تعدادی زیادی از خانمها که از شهرهای مختلف از جمله مشکین شهر- اهر، زنجان، اردبیل، تبریز و ... جهت تماشای فوتبال تراکتور سازی تبریز و پیروزی تهران به بالای تپه های مشرف به استادیوم

ورزشگاه یادگار امام تبریز رفته بودیم که در ساعت ۱۷۲۰ توسط لباس شخصیهدستگیر شدیم. چون در ایران خانمها برای تماشای فوتبال حق ورود به استادیوم را ندارند لذا ما برای تماشای فوتبال به تپه های مشرف به استادیوم برای حمایت از تیم تراکتور سازی که میدانی برای خواسته های مدنی از جمله تحصیل به زبان مادری و اعتراض به تبعیضات آشکار دولت نسبت به مناطق ترک نشین و وضعیت اسفبار اقتصادی مناطق آذربایجان ... است رفته بودیم.

سوال: نحوه برخورد نیروهای امنیتی و انتظامی با شما چطور بود؟

جواب: در هنگام دستگیری لباس شخصیها خیلی خشن و با حرفهای توهین آمیز، رکیک و به دور از شان و منزلت انسانی، اجتماعی که ادب اجازه نمیدهد آنرا به زبان بیارم ما را مورد تحقیر و تمسخر قرار می دادند. بعد توسط نیروی انتظامی به کلانتری ۲۲ منقل شدیم در آنجا نیز بیش از قبل توسط درجه دارن و سربازان با حرفهای توهین آمیز و زننده شخصیت و خانواده ما را تحقیر کردند و چنان سر ما، فریاد می زدند که انگار ما یک جانی هستیم بیشتر خامها از وحشت جیغ و فریاد می کشیدند و به ما می گفتند شما بی حیا هستید آقایان شما بی غیرت هستید که شما را بین این همه مرد میبرند. از کلانتری ما را به امنیت اخلاقی منتقل کردند محلی که زنان فسادااخلاق را به آنجا می برند مگه چه کاری انجام داده بودیم که را به آنجا بردند؟

سوال: شما را بعد از دستگیری به کجا منتقل کردند؟ آیا افرادی دیگری هم به غیر از شما دستگیر شده بودند؟

جواب: ما را بعد از دستگیری به کلانتری ۲۲ امامیه تبریز بردند و بعد از آن همه خانمها را در آنجا جمع کردند به امنیت اخلاقی منتقل کردند حدود ۳۰ نفر خانم و تعدادی کودک و نوجوان دستگیر کرده بودند در بین آنها چند نفر خانم معلم، کارمند، محصل، دانشجو و خانه دار از شهرهای مختلف تالش، زنجان، اردبیل، مشکین، اهر، زنجان و تبریز و ... بودند.

سوال: شما را به چه اتهامی دستگیر کرده بودند؟ و چه سوالاتی از شما می پرسیدند؟

جواب: ما را به خاطر تماشای فوتبال از کوه و تپه دستگیر کردند! و در آنجا سوالاتی از قبیل: شما با تحریک چه کسانی به آنجا رفته بودید؟ آیا ماهواره دارید؟ به تحریک کدام کانال سیاسی در آنجا حضور داشتید؟ با چه کسانی در آنجا بودید؟ بعد در آنجا فقط اسم خانمهای جوان را به گردنشان آویزان کردند و عکسهای مختلف از آنان گرفتند.

سوال: چگونه شما آزاد شدید؟

جواب: ما در ساعت ۲۲۰۰ مورخه ۸۹/۰۱/۲۷ روز جمعه به قید ضمانت آزاد شدیم و گفتند هر احضار کردیم بایستی در اسرع وقت خودتان را معرفی کنید. ★

فعالین سیاسی و فرهنگی آذربایجان، طی روزهای اخیر با پخش خودکارهایی که بر روی آنها شعار «تورک دیلینده مدرسه اولمالیدیر هر کسه» (مدرسه به زبان ترکی باید برای همه تامین گردد) و همچنین چاپ و پخش اعلامیهها و پوسترهای تبلیغاتی با شعارهایی چون «منیم دیلیم اولن دنیل باشقا دیله دونن دنیل» (زبان من مرگ ناپذیر است و به زبان دیگر تغییر نمی پذیرد)، «آنا دیلینده مدرسه اولمالیدیر هر کسه» (مدرسه به زبان ترکی باید برای همه تامین گردد) و...، روز جهانی زبان مادری را به مردم آذربایجان تبریک گفتند. در واقع روز جهانی زبان مادری، فرصتی برای همه انسانها و جریاناتی است که در جهت آزادی زبان مادری عمیق تر فکر کنند و مبارزه پیگیری را سازمان دهی نمایند.

طبق گزارشات، تعداد بی شماری از فعالین سیاسی و فرهنگی در آذربایجان، کردستان، خوزستان، ترکمن صحرا، سیستان و بلوچستان و غیره زندانی هستند که تنها «جرم» شان خواست آزادی زبان مادری شان است و ربطی به پان ترکسیم و دیگر گرایشات ناسیونالیستی این مناطق ندارند. سازمان یونسکو، از سال ۱۹۹۹ روز ۲۱ فوریه برابر با ۲ اسفند را به نام «روز جهانی زبان مادری» نام گذاری کرده تا توجه دولت ها و شهروندان جهان را به دادن اهمیت بیشتر به تدریس زبان مادری در مدارس جلب نماید. در رابطه با حق آموزش به زبان مادری در بند دوم ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «هدف آموزش و پرورش باید شکوفایی همه جانبه شخصیت انسان و تقویت رعایت حقوق بشر و آزادی های اساسی باشد. آموزش و پرورش باید به گسترش حسن تفاهم، دگرپذیری و دوستی میان تمام ملت ها و تمام گروه های نژادی یا دینی و نیز به گسترش فعالیت های ملل متحد در راه حفظ صلح یاری رساند.» این موضوع در بند سوم همین ماده به این شکل ادامه یافته است: «پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش برای فرزندان خود، بر دیگران حق تقدم دارند.» در حقیقت زبان، بازتاب دهنده فرهنگ و سنن و آداب و رسوم مردمی است که به آن زبان سخن می گویند. بر این اساس هرگونه تلاشی در جهت جلوگیری از زبان مادری به معنی نابودی فرهنگ آن مردم است. زبان مادری به خصوص برای کودکان، گوش نوازتر از هر صدای دیگری است و نقش مهمی در رشد کودک و شکل گیری هویت و شخصیت او، ایفا می کند. زبانی را که بعدا یاد گرفته میشود همیشه زبان دوم است. اساسا بین زبان مادری و هویت رابطه ای تنگاتنگی برقرار است. در این میان، ایران به عنوان کشوری که اکثریت شهروندانش به زبان های مختلف سخن می رانند در حالی که از آزادی تحصیل و آموزش و فعالیت های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به زبان مادری خود نه تنها محرومند، بلکه هرگونه فعالیت در جهت آزادی زبان مادری، «جرم» بزرگی نیز محسوب میشود. از سوی دیگر، عدم تدریس به زبان مادری سبب میشود که زبان و ادبیات «اقلیت»

ها شکوفا نشود و حکومت به زور به «اقلیت» ها فشار می آورد که تبعیض و نابرابری را بپذیرند و خود را شهروندان «درجه دو» به حساب بیاورند. ممنوعیت زبان مادری در ایران، ریشه تاریخی دارد. در تاریخ جدید ایران و بعد از به قدرت رسیدن رضا شاه در سال ۱۹۲۵، سیاست حکومت در جهت نابودی زبانهای «غیرفارس» در کشور بود. این سیاست در زمان پسرش محمدرضا شاه ادامه یافت. حکومت اسلامی نیز همین سیاست را دنبال کرده است. بنابراین، وظیفه برخی از ادارات دولتی، به خصوص آموزش و پرورش و نهادهای آموزشی در تاریخ معاصر ایران این بوده است که زبانهای غیرفارسی را از بین ببرند.

شایان ذکر است ممنوعیت زبان مادری، راه را هر چه بیشتر برای اعمال سانسور دولتی همه جانبه انتشار کتاب، روزنامه، پخش برنامه های رادیویی و تلویزیونی و همچنین ممنوعیت سازمانها و احزاب سیاسی و نهادهای دموکراتیک و غیره هموار می سازد. تکلم به زبان مادری، حق مسلم هر انسان و جوامعی است که به ویژه در آن جامعه، زبانهای مختلفی وجود دارد. در این میان ممنوعیت زبان مادری به خصوص برای کودکان لطمات زیاد روحی و روانی به دنبال دارد و مانع شکوفایی خلاقیت های آنها میشود. بر اساس این که کودکان جامعه فردای ما را تشکیل خواهند داد، در نظر گرفتن وضعیت زیست و زندگی و زبان و تحصیل آنها نیز باید از ویژگی هایی برخوردار باشد که بالندگی در پی داشته باشد. این که دوران کودکی چگونه طی شود آینده و شخصیت فرد را رقم میزند. عموما در همه جای جهان، مادر مهمترین و نزدیک ترین فرد برای کودک است، ماهیت روابطی که میان مادر و کودک برقرار میشود برای زیست و زندگی کودک به ویژه زبانی که تکلم میکند بسیار حائز اهمیت است. از سویی کودکان آسیب پذیرترین اقشار هر جامعه ای محسوب میشوند. شرایط زیستی شایسته ای که برای کودک در نظر گرفته میشود امکان رشد و شکوفایی او را فراهم میکند. فراهم کردن زندگی شایسته برای کودکان، از مهمترین وظایف کل جامعه است. ضروری است که جامعه طوری تغذیه، سلامت، آسایش، تربیت و پرورش و غیره کودکان را تامین کند که او را از تهدیدات اخلاقی، جنسی و فیزیکی حفاظت کند و رشد سالم او را تضمین نماید. کودکان، بخشی از ترکیب زندگی اجتماعی هستند که باید در درون هر جامعه ای، کلیه نیازهایش فراهم گردد و یک امر مهم و حیاتی اجتماعی محسوب شود. دوران کودکی، دوره ای است که شخصیت و هویت فردی و اجتماعی کودک شکل می گیرد. هر گونه غفلت اجتماعی در این مورد، عوارض و لطماتی به بار خواهد آورد که به احتمال قوی ثر آینده جبران ناپذیر خواهد شد. همه آن مسایلی که در دوران کودکی فرا گرفته میشوند در جهت گیریهای اساسی و مهم فرد در مراحل بعدی زندگی اش ادامه می یابند. هر انسانی دارای هویت مستقل و ویژه خویش است و در نزد هر فرد و هر فرهنگی مساله اساسی و مهم به شمار می آید. چرا که مساله هویت از دیدگاه های فراوانی مورد توجه قرار میگیرد. در بحث هویت است که شخص

حنا از خودش هم سؤال میکند: چه چیزی برای من ارزش است که باید در هر موقعیتی آن را حفظ کنم؟ در اینجاست که پیوندهای فرهنگی موجود چون اهداف مشترک، زبان مشترک، ادبیات مشترک و...، پیوندهای مادی و معنوی فردی و اجتماعی به وجود می آید و افق و چشم انداز مشترکی در زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان مردمان ساکن در جغرافیای معینی به وجود می آید. در اینجاست که شکوفایی و پویایی مشترک به دغدغه اجتماعی تبدیل میگردد و معنی و مفهوم ساختن جامعه مشترک و همبستگی انسانی را واقعیت می بخشد. بنابراین، پدیده هایی چون اهداف و باورهای مشترک، زبان مشترک، سیاستهای مشترک، فعالیت های فرهنگی، جغرافیای مشترک، آداب و سنن و ادبیات و فولکلور مشترک و به طور کلی مجموعه ای از «هویت انسانی مشترک» را واقعیت می بخشد. در این میان، اگر زبان را به عنوان مجموعه ای از ابزارهای ارتباطی هر فرد در نظر گرفته شود، بی شک وابستگی و دلبستگی مستقیم به هویت فرهنگی و اجتماعی و جغرافیایی فردی نیز احترام میگذارد. از سوی دیگر، میتوان نتیجه گرفت که زبان مشترک محور فرهنگی و عامل هویت بخشیدن جوامع انسانی است. بر این اساس، به هر دلیلی فرد از زبان تکلم به زبان مادری خود، محروم گردد احتمال این که احساسات و همبستگی انسانی او خدشه دار گردد، بسیار زیاد است. همچنین خلاقیت ها و شکوفایی فردی را نیز تحت تاثیر قرار میدهد. باعث سلب احساس آرامش فرد در جامعه میشود و همواره نارضایتی را در او بازتولید می کند. چرا که فرد احساس تحقیر و سرخوردگی کرده و فرار از هویت خویش را دامن میزند. چنین افرادی حتی گاهی جرات اظهار نظر و اظهار وجود علنی را به خود راه نمی دهند چرا که احساس میکنند، بیش از آن که به نظرش توجه کنند، به لهجه اش توجه خواهند کرد. چنین کسانی محافظه کار و عموما عقده ای به بار می آیند و دنبال شرایطی می گردند تا عقده های سرکوب شده خود را خالی کنند. در چنین شرایطی است که جنگ داخلی بین «ملیت» های آن کشور اجتناب ناپذیر میگردد و در صورت بروز چنین جنگی تر و خشک را با هم می سوزاند که به نفع هیچ فرهنگ و زبان و انسانی نمی باشد. بنابراین، تحقیر و بی توجهی به زبان مادری از یک سو به کودک لطمات عاطفی و روانی وارد می سازد. از سوی دیگر، سر آغاز مشکلات و معضلاتی در جامعه میگردد که بسیار خطرناک هستند. کودکان در ایران، هنگامی که وارد فضای آموزشی میشوند از طریق این فضا از جمله با معضلات و مشکلات جامعه آشنا میشوند و در این میان، اگر از زبان مادری خود محروم باشند به مراتب مشکلات شان عمیقتر و سنگین تر میگردد. در چنین فضای آموزشی، قبل از هر چیز از کودک خواسته میشود که مطیع بوده و حق اعتراض و اظهار وجود مستقل را به خود راه ندهد. در این شرایط کودکان مطیع و فرمانبردار بار می آیند و به دنبال حق و حقوق مسلم خود نمی روند و یا این که پرخاشگر و معترض به هر چیزی میشوند.

اساسا شخصیت فرد به درجه آگاهی و خودآگاهی او وابسته است. آگاهی از هویت اجتماعی مشخص خود، به عنوان همبستگی و احساس آرامش در کنار دیگران عمیقتر میشود نه شخصیتی که فکر می کند متمایز از دیگران است به طوری که حق استفاده از زبان مادری خود را نیز در محیط آموزشی ندارد. میدانیم که انسانها خودآگاهی را از شکم مادر به دنیا نمی آورند، بلکه در اجتماع و روابط و مناسبات جاری در جامعه است که آگاهی اولیه انسانها را پدید می آورد. کودک به مرور زمان و به ویژه در جامعه و محیط آموزشی یاد می گیرد که همانند دیگران عضوی از جامعه و به خصوص دارای حقوق برابر است. زبان مهمترین ابزار برای برطرف کردن کلیه مقتضیات و نیازمندی های عاطفی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه است که هم گام و همراه با دیگر تغییر و تحولات، تحول پیدا میکند. انسان تنها موجودی در کنار سایر موجودات است که میتواند به کمک قوه فکری خود، در کنار هموعانش زندگی مشترک داشته باشد. در این میان، یکی از اصلی ترین و مهمترین ابزارهای انسان بودن و با انسانهای دیگر رابطه انسانی برقرار کردن، زبان است. این زبان است که گفتگو و رابطه میان انسانها را برقرار میکند. این زبان است تضمین میکند تا انسان بتواند از لحاظ تاریخی اظهار وجود اجتماعی پیدا کند و به بقای خود ادامه دهد. برخی از محققان و کارشناسان و پژوهشگران بر این عقیده اند که کودک در رحم مادرش با زبان



مادریش آشنا میشود و هنگام به دنیا آمدن که گریستن آغاز میکند اگر به زبان مادری با وی سخن گفته شود، گریه اش را قطع کرده گوش میدهد. یکی از موانع آموزشی عمده پدیده بازماندگی از تحصیل و افت تحصیلی بالا میباشد. منظور از کودک بازمانده از تحصیل کودکی است که از آموزش اجباری یا عمومی محروم بوده و یا ترک تحصیل میکند. کودکان بازمانده از تحصیل عمدتاً کودکان فقیر یا بی سرپرست، کودکان دو یا چند زبانه و کودکانی هستند که نمی توانند خود را با نظام آموزشی وفق دهند و بیشتر در مناطقی که افتراق فرهنگی و زبانی با مناطق دیگر کشور دارند، دیده می شود. کودکان در

این مناطق، زبان تحمیلی را با فشارهای زیاد روحی و روانی یاد می گیرند. در عین حال، فقر اقتصادی و فرهنگی، کمبود اعتبارات و امکانات آموزشی، بیکاری تحصیل کرده ها و بی سوادی اولیا نیز از جمله عواملی هستند که این پدیده را تشدید می کنند. هر چند که خود این عوامل نیز می تواند معلول فقر فرهنگی این مناطق و تمرکزگرایی شدید سیستم آموزشی حاکم، باشد. بنابه عقیده برخی کارشناسان، محرومیت از تحصیل به زبان مادری پیامدهای فرهنگی، روانشناسی و اجتماعی ناگواری در پی دارد. در بعضی موارد و در شرایط حاد پیامدهای ممنوعیت زبان مادری، منجر اختلافات سیاسی و عقیدتی و حتا جنگ و خونریزی میشود. ممنوعیت زبان مادری سبب شده است که سطح آموزش و پرورش و تحصیل در مناطقی چون آذربایجان، کردستان، ترکمن صحرا، بلوچستان، خوزستان و... افت شدیدی پیدا کند. چون که سیاست دیکتاتوری و تبعیض بر سیستم آموزشی ایران حاکم است. ممنوعیت و تحقیر زبان مادری همچنین سبب شده است که میلیونها کودک و جوان از تحصیل محروم بمانند. هنگامی که زبان به عنوان وسیله و ابزار ارتباط، شناخت و آگاهی دچار اخلال میشود حتا در فرد مشکلات شخصیتی ایجاد میکند. در کشوری که ساکنان آن با تنوع زبانی در آن زندگی مشترک دارند، نیاز به شناخت همدیگر دارند که اولین شرط آن نیز تسلط به زبان مادری است. عموماً تبعیض و نابرابری و سرکوب باعث از هم پاشیدن شیرازه جامعه میشود. آزادی «زبان مادری» در ایران و هر جامعه دیگری باعث رشد فرهنگی و اجتماعی سراسر کشور میگردد و از کمشکس های ملی و ناسیونالیستی و شوونیستی نیز جلوگیری میکند. در عین حال همه شهروندان کشور، در کنار استفاده از زبان مادری خود، یک زبان دیگری را هم به عنوان زبان سراسری «فارسی» یاد می گیرند. در چنین شرایطی، بر خلاف سیاستهای نابرابری و تحقیرآمیز دولتهای سرکوبگر، همستگی انسانی بین «ملیت» های مختلف کشور، عمیقتر و همه جانبه تر میگردد. چون که به راحتی همدیگر را درک میکنند و به سادگی به تبادل فکری و نظری می پردازند. یعنی دانش آموز نخست در دوره تحصیل ابتدایی فقط به زبان مادری آموزش می بیند. اما سپس در عین حالی که به زبان مادری به تحصیل خود ادامه میدهد زبان سراسری کشور نیز به آن اضافه میگردد. در واقع در دوره دبیرستان و دانشگاه و آموزش عالی، علاوه بر زبان مادری، زبان فارسی نیز به عنوان زبان سراسری آموزش داده میشود. این روش، نه تنها علمی است، بلکه انسانی و برابری طلبانه نیز است و مهم از همه، هر چه بیشتر به همبستگی انسانی یاری می رساند. در گزارش «مرکز پژوهش های مجلس حکومت اسلامی ایران»، آمده است که در ۶ سال اخیر نزدیک به ۵ میلیون نفر از دانش آموزان مردود شده اند. کارشناسان تایید می کنند، بیشترین میزان مردودی ها در مناطقی است که زبان مادری در آنجا غیرفارس است. شیرزادعبداللهی، کارشناس مسائل آموزش و پرورش با اشاره به میزان بالای مردودی ها در مناطق مختلف کشور، به سایت «خبر آنلاین»، گفته است: «کودکانی که در این مناطق به مدرسه

می روند به دلیل عدم آشنایی به زبان فارسی و مواجه با آن، دچار شوک وحشتناکی می شوند و خود را نمی توانند تطبیق دهند.»

حق تحصیل به زبان مادری یک حق ابتدایی و مسلم هر انسانی است در حالی که حکومت اسلامی ایران، اکثریت مردم ایران را از این حق ابتدایی محروم کرده است. مقامات و مسئولین حکومت اسلامی، اهمیتی به دلایل ترک تحصیل دانش آموزان نمی دهند. برای نمونه مرتضی شکوهی، مدیرکل دفتر خلاقیت و نوآوری وزارت آموزش و پرورش چندی پیش به خبرگزاری حکومتی مهر گفته است: «ما از پوشش تحصیلی در استان ها باخبر هستیم و از کودکان بازمانده از تحصیل خبر نداریم و اصولاً هم وظیفه ای در این زمینه نداریم.» در این میان، سهم دختران بیشتر از پسران است. علت اش هم آن است که دسترسی پسران به آموزش از دختران بیشتر است. علاوه بر حساسیت های خانواده های متعصب در رابطه با تحصیل دختران، خانواده های فقیر و کم درآمد هم برای ادامه تحصیل بیش از دختران به تحصیل پسران اهمیت بیشتری میدهند. با افزایش خط فقر و رفتن جمعیت بیشتری زیر خط فقر، تعداد کودکانی که از تحصیل خارج می شوند بیشتر می شود. بنابراین، رابطه مستقیمی بین فقر و تعداد کودکان بازمانده از تحصیل وجود دارد و دولت نیز در رفع این مساله وظیفه خود را انجام نمی دهد. وظیفه دولت و آموزش و پرورش این است که بدون توجه به موقعیت خانوادگی و والدین، آموزش را در دسترس کودکان و خانواده ها قرار بدهد. ولی متأسفانه در ایران چنین نیست و هر سال کودکان بیشتری قربانی سیاستهای تبعیض آمیز دولت و فقر شده و از ادامه تحصیل باز می مانند. در بسیاری از کشورهای دو یا چند زبانه، یادگیری زبانها به صورت طبیعی انجام می گیرد و جزو امتیازات مردمانی است که در آنجا زندگی می کنند. در این کشورها فرهنگها و زبانها عامل تهدید نیستند، بلکه به عنوان یک ارزش و گوهر گرانبهای معنوی به آنها ارج گذاشته می شود. در چنین شرایطی، رسانهها، نهادها، احزاب و دیگر تشکلهای منطقه ای نیز از آزادی برخوردار میگرددند و نویسندگان و شعرا کتابها خود را به زبان مادری و هم زبان سراسری منتشر می کنند که گلستانی از زبانها به وجود می آید و گام زدن در آن، برای هر انسانی دلپذیرتر میگردد. شوونیستها و حکومتهای دیکتاتوری آموزش به زبان مادری را برابر با «تجزیه طلبی» می دانند، به حساب آورد. در حالی که چنین چیزی واقعییت نداشته و در بسیاری از کشورهای جهان، شهروندان به زبانها و گویش های گوناگونی صحبت میکنند بدون این که بحث و جدل و کمشکسی با همدیگر داشته باشند و یا به فکر جدایی بیفتند. دولت ها و جریانها و کسانی که با زبان مادری انسانها مخالفت می ورزند در واقع حرمت انسان را زیر پا می گذارند و نسلهایی را به سوی تباهی سوق می دهند. آموزش و تحصیل و سخن گفتن به زبان مادری حق مسلم شهروندان یک کشور است. حکومت اسلامی ایران، سی و یک سال است که در کنار همه جنایت هایش، حدود ۷۰

آموزش زبان مادری ...

درصد مردم ایران را حتا از زبان مادری شان نیز محروم کرده است. از اینرو، ضروری است که فعالین آزادیخواه و برابری طلب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سراسر کشور، جدا از این که زبان مادری شان کرد، فارس، ترک، عرب، بلوچ و غیره است، هر چه بیشتر را در جهت رفع ممنوعیت زبان مادری و همچنین افشای سیاستهای فاشیستی و نابرابر حکومت اسلامی تلاش کنند. این مبارزه نه مبارزه ای بین مردم فارس زبان با مردم غیرفارس زبان، بلکه مبارزه ای متحد و مشترک بر علیه حکومت فاشیستی و تروریستی اسلامی است. مسلما، کم توجهی و یا مخالفت با آزادی زبان مادری، در آینده عواقب وخیمی را برای کل جامعه ایران در پی خواهد داشت. ★

بقیه از صفحه اول

سنگسار پدیده ای سیاسی ...

انتشار این خبر از قول شاهرخ، رئیس کمیسیون حقوقی در همان زمان با عنوان «حذف سنگسار از قانون مجازات اسلامی» تیتتر برخی از رسانهها قرار گرفت. اما این تیتتر خیلی زود از سوی برخی از نمایندگان مجلس و حقوقدانان به این صورت تصحیح شد که چون اجرای حد رجم، اتفاق نادری است و هزینه آن برای جمهوری اسلامی ایران بسیار بالاست، بنابراین قانون سنگسار از لایحه مجازات اسلامی حذف شده و تصمیمگیری در این باره به عهده قاضی گذاشته می شود تا طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی، به منابع فقهی در این زمینه مراجعه کند. صدور حکم سنگسار در محاکم قضایی ایران و قطعیت یافتن آن، به معنی این است که این حکم هر لحظه ممکن است اجرا شود و مسکوت نگه داشتن قانون درباره این مجازات در واقع شانه خالی کردن قانونگذاران از مسوولیت سیاسی ناشی از وجود این قانون در لایحه مجازات اسلامی است. مسوولیتی که تا زمانی که این حکم اجرا می شود، نه از آنها و نه از هیچیک از مقامهای قضایی و قانونگذار ساقط نخواهد شد.

ویژگی های مشترک محکومان به سنگسار

باز هم زنی در آستانه سنگسار قرار دارد. این بار سکینه نامی از استان آذربایجان. خبرها و گزارشها از زندگی او حاکی از این است که او نیز: «ادله کافی برای اثبات جرمش فراهم نبوده است. (نه چهار شاهد عادل و نه اقرار خود خواسته)»، «تحت فشار در زندان علیه خودش اقدام به اعتراف (آن هم نه در حد اعتراف به زنا محصنه) کرده است»، «بعد از این اعتراف اجباری، بارها و حتا در دادگاه وقوع چنین جرمی را انکار کرده و از آن تبری جسته است»، «تقاضای عفو و بخشودگی کرده است»، «او نیز بر اساس علم قاضی، حکمش صادر شده است»، «او نیز همچون زهره و آذر در کرج، پیش از صدور حکم سنگسار برایشان حکم دیگری (۹۹ ضربه شلاق) صادر و این حکم برای

وی اجرا شده بود.» و بالاخره «او نیز با وجود همه دلایلی که وجود یکی از آنها نیز می تواند قانونا او را از صدور حکم سنگسار برایش دور سازند، اما با اصرار قاضی صادر کننده رای بر صدور حکم سنگسار مواجه شده است». در واقع آنچه بر شمردم، ویژگی های مشترک بسیاری از پرونده های محکومان به سنگسار در ایران است. این ویژگی ها در هر دادگاه عادلانه ای می توانند متهم را از دریافت چنین حکمی برهانند. اما چرا چنین نمی شود؟ چه اتفاقی در دادگاه های ما می افتد؟ متهمان به زنا محصنه چگونه علیه خود اقرار می کنند؟

اقرار خودخواسته یا زورگیری در زندان

وقتی خردادماه سال ۸۵، برای تحقیق در مورد زنی که در شهر مشهد سنگسار شده بود، راهی خراسان شدم، هیچ تصویری از این که چگونه فردی علیه خود اقرار به عملی می کند که براساس آن، حکم مرگش آن هم با سنگین ترین عذاب های دنیایی صادر می شود، نداشتم. بالاخره وقتی توانستم برخی از نزدیکان او و نیز برخی سنگسارکنندگان او را پیدا کنم و درباره زندگی این زن و نحوه صدور و اجرای حکمش بپرسم، در کمال تعجب دریافتم که او لا اعتراف این زن به زنا محصنه در شرایط عادی و با اختیار خود وی نبوده است. او پیش از اجرای حکم سنگسارش به یکی از کسانی که وی را در زندان ملاقات کرده بود، داستان اعتراف گیری اش را چنین تعریف کرده بود که: «فیلمی از صحنه کندن پوست سر زنی را به او نشان دادند و گفتند، اگر اعتراف نکنی با تو همین کار را می کنیم... ولی اگر آن را امضا کنی، شرایطت بهتر خواهد بود و می توانی بچه هایت را ببینی.»

زن دیگری که او نیز در یکی از زندان های ایران محکوم به سنگسار بود، در همان زمان زندانی بودنش در زندان، وقتی به ملاقاتش رفته بودم، تعریف می کرد که قاضی در زندان (و در سلول این زن!) کاغذی را مقابلش گذاشت که بخش بالای این کاغذ لوله شده بود و دیده نمی شد. می گفت از او پرسیدم این برگه چیست؟ گفت تو امضا کن! گفتم من نباید بدانم چه چیزی را باید امضا کنم؟ شروع کرد به فحاشی. من امضا نکردم تا این که گفت اگر امضا نکنی، همینجا دستور می دهم ناخن هایت را بکشند... و بالاخره با زور از من امضا گرفت. دو سال بعد از آن که حکم من یعنی رجم، صادر شده بود، روزی از برادرم که به من تلفن کرده بود، پرسیدم رجم یعنی چه؟ گفت تو نمی دانی رجم یعنی چه؟ گفتم نه! گفت رجم یعنی سنگسار! گفتم سنگسار دیگر چیست؟ گفت یعنی تو را در خاک می کنند، آن قدر سنگ می زنند تا بمیری. با گریه به او گفتم مگر من چه کرده ام که می خواهند مرا این طور بکشند؟ گفت تو برگه ای را امضا کرده ای که در آن نوشته اند وقتی شوهرت زنده بود با ... رابطه داشتی. آن وقت تازه فهمیدم برگه ای را که در زندان با زور پای آن را امضا کرده بودم، اعتراف من به گناه ناکرده بود. فارغ از این که قانون و شارع، اثبات جرم زنا و به ویژه زنا محصنه را به حدی سخت می دانند که از آن به امر محال یاد می کنند، اما سیستم اعتراف گیری

برای اثبات رابطه جنسی خارج از ازدواج، در محاکم قضایی ما برخلاف این است. بیشتر حکمها بر اساس علم قاضی صادر می شود و علم قاضی در اکثر موارد بر اساس اقرار متهم و شواهدی که خود او در اختیار دادگاه قرار داده، به دست می آید و عجیب این که تنها دستگاه نظارتی قضایی کشور، یعنی دیوان عالی قضایی نیز بدون توجه به همه تاکیدی های قانونی و حتا شرعی، در این باره سختگیری های لازم را به جا نمی آورد و احکام سنگسار برخلاف نظر کسانی که آن را حکمی بعید می دانند، بیش از هر کشور دیگری در سال های اخیر در کشور ما و در محاکم قضایی مان صادر و اجرا شده است.

تعهد به اجرای سنت

در اجرای حکم سنگسار در مشهد، اقدامات این کار از چند روز پیش از ۱۷ اردیبهشت ۸۵، در برخی از ادارات دولتی و قضایی مهیا شد. از برخی از نهادهای امنیتی و انتظامی درخواست شد تا از افراد تحت فرمانشان برای یک «کار خیر!» داوطلب بپذیرند و در روز واقعه در گورستان بهشت رضای مشهد، یکی از بالاترین مقام های قضایی خراسان شخصا حضور داشت تا اجرای فریضه!! تمام و کمال اجرا شود. و عجیب تر از همه این که از همه این صحنه ها فیلمبرداری شد تا دلیلی باشد برای نشان دادن برخی از علمایی که نگران اجرا نشدن سنت دینی در کشورند! به نظر می رسد افرادی در ساختار قضایی و سیاسی کشور، برآند تا با اصرار در صدور و اجرای این حکم، نوع خاصی از گرایش و وابستگی دینی رادیکال خود را به این ترتیب به نمایش بگذارند. فراموش نکرده ایم در قتل های زنجیره ای کرمان نیز، کسانی که خون کشته شدگان را مباح دانسته بودند، در روند قضایی پرونده شان، اشاره داشتند که این عمل را به اعتقاد و باور مذهبی شان به فتوای یک مرجع روحانی انجام داده اند. بنابراین وقتی چنین اصراری برای اجرای حکمی هست که نه دلایل قانونی آن موجود و قابل اثبات است و نه از نظر شرعی به گفته بسیاری از فقها قابل اجراست، اقدام کمیسیون حقوقی مجلس در مسکوت گذاشتن قانون سنگسار، چه عواقبی در پی خواهد داشت؟ آیا نبود قانونی که به طور مشخص قضات را مکلف به صدور حکم سنگسار کند، می تواند از صادر شدن این احکام جلوگیری کند؟

بودن یا نبودن قانون

به نظر می رسد رفتار نمایندگان مجلس در مسکوت گذاشتن ماده ۸۳ قانون مجازات اسلامی پیشین، تنها به دلیل رفع مسوولیت سیاسی از ایشان و سوق دادن قضات به منابع فقهی بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و تبصره ۲ ماده ۴۳ قانون مجازات اسلامی است. البته بدون شک اگر هر مقام تاثیرگذاری در قبال مسوولیت صدور و اجرای این حکم شانه خالی کند، شاید بتوان امیدوار بود که همه افراد از زیر بار سنگین این مجازات غیرانسانی خود را برهانند. اما واقعیت چیز دیگری را نشان می دهد. همان گونه که گفتم در اجرای احکام اجرا شده سنگسار و حتا در صدور حکم سنگسار برای

بقیه در صفحه ۶

سنگسار پدیده ای سیاسی ...

بسیاری از محکومان آنچه لحاظ نشده، دقت به محدودیت‌های قانونی در اثبات این جرم و رعایت روند درست قانون بوده است. به عکس نوعی اصرار به این‌که حتما چنین مجازات چندش‌آوری در این کشور اجرا شود، دیده می‌شود. بنابراین حتما مسکوت ماندن قانون نیز نخواهد توانست جلوی کسانی را که در اجرای مجازات‌های ناموسی و جنسی خود را «مکلف» می‌دانند، بگیرد. این موضوع وقتی چهره واقعی‌تری به خود می‌گیرد که حذف‌کنندگان آن دو موضوع را مورد تاکید قرار می‌دهند. اول این‌که حد الهی قابل تبدیل و قابل حذف نیست و حذف آن از قانون، جلودار اجرای حکم با استناد به شریعت نیست (که این خود موضوعی قابل بحث است، چرا که چگونه می‌توان برای جرمی که طبق اصل ۳۶ قانون مجازات اسلامی باید بر اساس قانون مجازات آن تعیین شود، محاکم قضایی را به سمت منابع شرعی و فقهی فرستاد که اساس آن بر تفسیر و نظر فردی است، نه معیار و میزان قانونی و برابر) و دیگر این‌که این نمایندگان، به صراحت عنوان داشته‌اند که از این پس در ایران نیز مثل برخی کشورهای اسلامی دیگر، این مجازات خارج از چارچوب‌های قانونی اجرا خواهد شد. اما همان‌طور که کسی یقه عربستان را به خاطر اجرای احکام حقوق بشری نمی‌گیرد، نمی‌توانند به دولت‌مردان و مقام‌های قضایی ایران نیز به خاطر اجرای این احکام فشار وارد کنند. یعنی این نمایندگان نه تنها با اجرای چنین حکمی مشکل نداشته‌اند، بلکه تنها کنار زدن بار «وهن» از نظام اسلامی، آن‌ها را به این کار واداشته و برای‌شان مهم نیست که این مجازات در خارج از چارچوب‌های قانونی اجرا شود. ضمن این‌که تکلیف مواد قانونی مرتبطی چون ماده ۲۸۲ و ۲۸۳ آیین دادرسی کیفری که برای اجرای حدود قاضی را مخیر می‌کند تا از نیروهای انتظامی و امنیتی تحت تکلیف خود استفاده کنند، نیز در این میان مشخص نشده و تنها اتفاق، این بوده که به جای شفاف عمل کردن در مخالفت با این حکم، آن کرده‌اند که نه سیخ بسوزد و نه کباب و هر کسی هم که مصر به بودن چنین مجازاتی در سیستم مجازات اسلامی است، دستش برای صدور و اجرای آن باز باشد. اگرچه نتیجه این بررسی کمیسیون حقوقی مجلس، هنوز از میزان آرای نمایندگان در صحن علنی نگذشته است، اما شواهد و قراند نشان می‌دهد که نه قانونگذاران بر سر آنند که یک گام از تکلیف «حدالهی» کوتاه بیایند و آن را به جد، از صفحه قانون مجازات پاک کنند و نه هیچ محدودیتی در صدور این حکم در نظر گرفته شده. بنابراین سکینه محمدی و همه محکومان به سنگسار همچنان و حتما بعد از تصویب چنین قانونی، باز در معرض خطر اجرای حکم قرار دارند. با توجه به دلایلی که عنوان کردم، سنگسار در ایران بیش از این‌که یک پدیده قضایی باشد که دلایل حقوقی را در بود و نبود آن موثر بدانیم، یک پدیده سیاسی است که از سوی تندروترین محافل سنتی دینی حمایت می‌شود. درواقع سنگسار یکی از احکامی است که نشان‌دهنده قدرت سیاسی یک

طیف مذهبی در سیاست، قضاوت و حتما دستگاه اجرایی (به عنوان مجری این قانون) است و تا زمانی‌که پیوند بین سیاست و دین در قانون مجازات کشور ما متجلی است، نمی‌شود انتظار داشت جلوی اجرای این مجازات ناموسی گرفته شود. ★



بقیه از صفحه اول

الناز چه کرده بود؟ ...

الناز با بیگناهی تمام به خیل هزاران انسان بیگناه، که به دست رژیم جنایتکار اسلامی در این سی سال شکنجه و کشته شده اند، پیوست. بدون شک هر انسان آزاده ای با خواندن و شنیدن چنین اخبار وحشتناک به این فکر می‌افتد، که چگونه میتوان مانع این جنایت‌ها شد؟ بسیاری که خود زندان، و دستگیری را تجربه کرده اند از مرگ فجیع الناز به یاد مرگ هزاران النازها و الیاهای دیگر می‌افتند که جان شیرین خود را در پی ساختن دنیایی بهتر و انسانی‌تر برای ال و یا مردم خود در طبق اخلاص گذاشتند، آنهم در شرایطی که خفقان حاکم بر جامعه اجازه بیان حتی اسم آن‌ها را نداد. در همین رابطه به یاد یک کتاب خاطرات زندان "در اینجا دختران نمی‌میرند" نوشته شهرزاد می‌افتم. قسمتی هولناک که در مورد زندان تبریز نوشته شده است. درده شصت زمانی که خود در زندان اوین بودم از زندانیانی که از زندان تبریز به زندان اوین منتقل شده بودند شنیده بودم که فشار و شکنجه زیادی بر روی زندانیان سیاسی زن در تبریز وجود دارد، که یکی از آن‌ها از طریق تجاوز جنسی است، که نتیجه این امر به اعدام یک بازجو در حضور زندانیان سیاسی زن شده است. بار دوم، چندین سال بعد از آزادی، آنرا در کتاب شهرزاد خواندم و از اینکه این خبر واقعا صحت دارد منقلب شدم. شهرزاد در این کتاب در صفحات هشتاد و چهار تا نود در مورد زندان تبریز و از زبان یکی از زندانیان بند زنان زندان تبریز این گونه می‌نویسد: در همان سالهای دهه شصت زندانیان سیاسی زن در پی دست اندازی‌ها و تجاوزات جنسی بازجویان به زندانیان سیاسی زن دست به اعتصاب می‌زدند. همزمان خانواده‌های زندانیان سیاسی نیز در خارج از زندان با شنیدن اخبار تجاوز به فرزندان خود شروع به فعالیت و اعتراض می‌کنند، تا اینکه روزی آخوندی برای بررسی این موضوع به درون بند زنان می‌آید و اعلام می‌کند، که برای بررسی موضوع شکنجه به زندان آمده است. بالاخره بعد از گفتگو با زندانیان کاشف به عمل می‌آید که در این بند پنجاه نفری حتما یک نفر، بلکه حتما یک نفر نیست که از تجاوز جنسی بازجو حمید و همکاران اش مصون مانده باشد. نویسنده در ادامه نتیجه‌گیری میکند که آیا همین شرم و حیای زنانه نیست که مانع افشای این

فاجعه شده است؟ و همین موضوع باعث شده است که بازجو حمید و همکاران اش توانسته اند اعمال شنیع خود را پشت حس شرم و حیای زنانه پنهان کنند. این فقط نمونه ای از خروار است. چه کسی میتواند از لابلای این سالهای خفقان و کشتار آنچه را که بطور واقعی در سیاه چالهای رژیم اسلامی در شهر تبریز گذشته است بازگویی کند شاید فقط خود آن زندانیان که هنوز قفل سکوت را نشکسته اند. بسیاری از ما در لابلای اخبار رسیده می‌توانیم تشخیص دهیم که حکایت سرکوب و خفقان در شهر تبریز سخت تر و عمیق تر از آن است که ما در ذهن خود داریم. آیا این به دلیل ترس بیشتر رژیم از مردم آذربایجان و پتانسیل نهفته آن برای اعتراض و براندازی رژیم نیست؟ و این عجیب نیست که رژیم جنایتکارانی هر چند زبده تر را برای سرکوب مردم عازم این دیار میکند. مردم آذربایجان در طول سالیان دراز سیاهی این شب تیره را با گوشت و استخوان خویش کم لمس نکرده اند. اما این بار برای دمیدن صبح آزادی و برابری در شمارش معکوس بسر می‌برند، این بار احقاق حقوق انسانی و مبارزه برای رفع تبعیض ملی، جنسی و طبقاتی جزء الویت های حقوق مردم شمرده می‌شود و آذربایجان راه و روش مستقل خویش را در پیش گرفته است. مردم آذربایجان به‌مراه سایر خلق های ایران چندین دهه تحقیر ملی را به شکل های مختلف چه در حیطه سیاسی - اجتماعی، و چه در عرصه زندگی شخصی تحمل کرده اند. پدیده ای که حتما هنوز برای بسیاری از فارس زبانان دمکرات قابل درک نیست. تحقیر و هویت زدائی انسانها، آنها را از خود واقعی شان دور ساخته و در عوض می‌تواند انسانهایی سطحی و مطیع را به آحاد جامعه اضافه کند. رژیم اسلامی از وجود چنین انسانهایی به عنوان مهره های سرکوب بر علیه سایر مردم استفاده می‌کند. مردم آذربایجان در طول حکومت سیاه خمینی بارها و بارها نفرت خود را از رژیم اسلامی و سیاست های ضد مردمی اش به شکل های مختلف و با حرکت های میلیونی به نمایش گذاشته اند و این بار اکثریت غریب به اتفاق مردم به این امر اذعان دارند که برای شکستن شیشه عمر این دیو آدم خوار باید همه چیز درست سنجیده شود، تا تاریخ دوباره تکرار نشود.

راستی الناز چه کرده بود که این چنین گرفتار غضب این بچه دیوان رژیم اسلامی شد؟

در نظر و نگرش هر انسان معمولی الناز یک شهروند عادی بود، و عاری از هر جرم و گناه. اما این آقایان یعنی سه پاسدار تربیت شده رژیم اسلامی، چه در سرشان بود که تحمل اش نکردند چنین کینه توزانه در دم حکم تجاوز، شکنجه و اعدام اش را خود صادر و خود به اجرا در آوردند؟ در نظر انسانهایی که در مسخ کامل مذهب بسر می‌برند و فرهنگ مرد سالارانه تنها حوزه فکری آنان را تشکیل می‌دهد، الناز گناهکار بود. جرم اول الناز این بود که، او یک زن بود، انسانی دست دوم که جایش در چهار دیواری خانه است و نباید نشان داده شود چون زن/ ناموس باعث شرم یک مرد است. الناز خارج از خانه بود، احتمالا آرایش هم

بقیه در صفحه ۷

الناز چه کرده بود؟ ...

کرده بود، و با گستاخی تمام پشت فرمان ماشین اش نشسته بود. این همان شرایطی است که در تضاد فکری آقایان خودکامه و قدرت طلب است و حضور چنین زنی را تجاوز به حریم مردانگی شان تلقی میکنند. جرم بعدی الناز که کم هم نبود مقابله با دستورات بیجای این سه جانور جمهوری اسلامی بود. الناز خود را در موقعیت یک زن آزاد و با قدرت قرار داده بود، یک انسان مستقل و کامل که می خواست به اراده خود زندگی کند، آنچه که شایسته یک انسان و جز حقوق اولیه او بشمار می آید. این همان شرایطی است که با افکار خشن و ارتجاعی یک مرد با فرهنگ مردسالارانه اش مغایرت دارد. الناز در خانه نشسته بود که فقط سرویس دهنده شوهرش باشد، بچه داری کند و از وجود خود به عنوان یک زن شرم داشته باشد. بدنش را و صورتش را لابلای ده ها متر پارچه پنهان کند. الناز مانند هزاران زن در زیر یوغ جمهوری اسلامی نشان می داد، علیرغم فشارها و تحقیرهای جنسی حاکمان به خود اعتماد دارد، سوار بر ماشین خود به هر طرف که بخواهد می رود. ترس، این بیماری مالیکولیایی که فرهنگ مردسالار سعی در رخنه آن به همه زنان است، در وجود جوان و سالم او رخنه نکرده بود. یک مرد سنت گرا و تابع مذهب قدرتی بالاتر از یک زن را در خود حس می کند. مردان بنا به آموخته هایشان از مذهب و سنت خود را باهوش تر و بالیاقت تر از زنان می بینند و در نتیجه این نگرش خود را در همه موارد بر حق می دانند. زنان در نظر آنان موجوداتی هستند که دائم اشتباه می کنند و باید آن ها را کنترل کرد و در صورت تمرد هیچ شرمی از تنبیه بدنی او، آزارروانی اش و سنگسارکردنش ندارند. این همان زیر بنای یک فرهنگ مردسالارانه و ضد زن است. یک مرد متعصب ذوب شده در ولایت فقیه این قدرت را نه فقط در برابر زن خود بلکه در برابر همه زنان اجتماع حس می کند و دست به جنایت می زند. میگویند شاه خوب بود فقط اطرافیانش بد بودند، جوک است، لطیفه می گویند. برای تنبیه جنایتکاران کهریزک چند تا آدم دون پایه بدبخت را گیر می آورند تا مرتضوی و طائب راکه دست راست خامنه ای و جنایتکار اصلی می باشند از مجازات برهانند. در مورد الناز هم سه نفر را نه تنها گرفته اند بلکه آنها اعتراف هم کرده اند و ظاهرا موضوع خاتمه یافته است. این سه نفر از کجا دستور گرفته اند مگر همزمان همان کارها را در شهرهای دیگر نمی کردند؟ درست در همان روزهایی که الناز را کشتند در اخبار بود که ماشین جوانان را در خیابان ها به جرم عدم رعایت عفاف و حجاب در تهران می گیرند و آنها را مورد ضرب و شتم قرار می دهند. به غیر از این است که با دستگیری سه نفر می خواهند خشم مردم تبریز را بخوابانند و برای خودی هایشان که مسئله دار شده اند جوابی بدهند؟ این سه مزدور و جنایتکار جمهوری اسلامی آنقدر از استاد خود طائب نیاموخته بود که با آتش زدن جسد قربانیان خود بتوانند همه چیز را انکار کنند، همان کاری که با ترانه موسوی کردند. دختر بیگناهی که در

خیابان دستگیر و یا بهتر بگویم ربوده می شود تا به دست یک بیمار جنسی که اتفاقا نماینده مستقیم خامنه ای در سرکوب ها هم هست، دریده شود. آیا سکوت خانواده الناز بابازاده و ترانه موسوی نشانه فریاد بزرگ و رسایی از ظلم و جور حاکمان نیست؟ ایکاش کبوتری داشتیم از آن نوع که در داستان ها گفته میشود و می توانستیم از دل این دو خانواده دردمند و تهدید شده که یقینا تا بحال هزار بار در سکوت خود مرده و زنده شده اند خبری می گرفتیم. شاملو میگوید: سکوت سرشار از سخنان ناگفته است، در این سکوت حقیقت ما نهفته است. و امروز در این سکوت حقیقت تلخی نهفته است که با بیانش آسمان بر آن گریه خواهد کرد و در نتیجه مردم چون رودی خروشان حکومت رژیم سفاکان را به زباله دان تاریخ خواهد فرستاد. بدون شک هر زنی با خواندن خبر مرگ فجع الناز و ترانه و تصور آن بر خود لرزیده است. در یک جامعه مرد سالار وقتی که مردی بر علیه بی عدالتی اعتراض می کند، مجازات، شکنجه و اعدام می شود. اما اگر این اعتراض از طرف یک زن باشد، از آن جایی که این زن در قاموس مردان ضد زن در جایگاهی سخیف تر از مردان تعریف شده است مواجه با عقوبتی بدتر بخاطر زن بودن خود می شوند. دست درازی، تجاوز و اهانت به جنسیت یک زن از جمله مزخرف مذهبی که مثلا به بهشت نرود و امثالهم. اما حقیقت همان بازتاب نیابوردن اعتراض زنانه الفاض قشنگی همچون بهشت زیر پای مادران است را پاره می کند و در نتیجه در صدد آزادی نیمی از آحاد اجتماع می باشد. آزادی زنان و برابری آن با مردان ساختمان و ارزش های قدیمی و ارتجاعی را به زیر سوال می برد، بلکه نظام جامعه عقب افتاده و سنت های پوسیده آنرا بهم می ریزد و خواستار دگرگونی جامعه در ابعاد وسیع آن می باشد. آزادی زنان و برابری آن با مردان ساختمان و ارزش های قدیمی و ارتجاعی جامعه را بر هم می زند و راه را برای حرکت های رادیکال تر جامعه باز می کند. این تحول همزمان چه در نهاد خانواده و چه در ارکان های مختلف جامعه پا به پای هم زمینه پیشرفت و تحول آن جامعه را فراهم می آورد. ★

ته بریزن گوزه ل وه

تله رینه ن دیفاع انذیردیلره ر وه او اوروپالیلار کی بولارین موجودییه تله رین ارادان آپاریردیلار- وه آپاریدیلاردا-، نه جور " همزیستی " ، " تحمل " وه " مسامحه " انلییه یدیلره ر ؟ بیر به رده کی به رده لبقدان قاجیر وه به رده داری کی اونو زورنان به رده ساقلاماق ایستیئر، آرالاریندا ساواش چه تمیدی؟ آیا بو ساواشدا چه م به رده وه چه م به رده دار موقه سیردیله ر وه جورملاری بیردی؟ آیا بو ایکی موخته لیف جبیحه ده اولان اینسانلارین ماحییه تله ری بیردی؟ بیرباخیشی کی زالیم وه مه زلوم، سیته م گه ر وه سیته م کیش آراسیندا فه رق قویا بیلمه سه، سیباسبه ته، زالیم وه سیته مگه رله بین قوربانسی اولاجاق. ایجازه ایسییه ره م بو دوستلارا دنیه م کی بو باره ده چوخ وه ده رین فیکیر انله مالیق. مه سه له بو ساده لیقده ده، ده یل کی حاکیم ته به قاتین ایدنولولگلاری دیبلله ر.

منیلم وار بو یازینی، خالق فه دانسی اه لیریزا نابدیلین بیر شترین نچه بیئیتنه ن کی

سه مه د یولدشین اولومونه ن سورا دنیدی، سونا آپارام.

قیشدا داغلی داغلار سوراخلاش سالار تبریزین گوزل اوغون مهربان اوغون

بیر هارای چکره آی اوجا داغلار آختارین آرازین چنلی بنلیندن

دوشمان طعنه وورسا صمد هاردادیر الیمی سینه مه چالیب دنیرم

" صمد " کونلومه دیر اوره بیمده دیر

... نیگران قالماسین اولدوزا دنیین کونلومه آلمیشام " صمد " بین عشقین

" صمد " کونلومه دیر اوره بیمده دیر انتقام آلاجاق ائل دوشمانیندن ★

نشریه کمیته های سازمان اتحاد فدائیان کمونیست



دان الدوزو

بیرلشمیش کمونیست فدائی لرین آذربایجان کمیته سیلییه باش ارکانی

Dan Ulduzu
Birləşmiş kommunist fedailərin Azərbaycan komitəsinin baş organi

برای دریافت نشریات سازمان اتحاد فدائیان کمونیست به
سایت سازمان مراجعه نمائید

www.fedayi.org
www.azerfedayi.org




بیرلشمیش کمونیست فدائی لرین آذربایجان ایالتی کمیته سی

Birleşmiş Komonist Fedayileri azərbaycan əəletin komitesi

ته بریزن گۆزه ل وه

فایشستی حیکومه تینین، گه زمه لرینین اه لینه ن دارا آسیدلی. فه رزاد اوزونو سه مدین شاگردی بیلیردی. بو جه وان یولداش، کوردوستانین که ده رینده، اوشاقلار مواه لیمیدی. فه رزاد، سه مه دین ره ویش وه سه بکینه ن ایستیفاده انلییب وه اوشاقلارا مه حرومیتلیغله رینین کؤکونه ن، میلی وه ته به قاتی سیده مله رده ن دانیشی ردی. سه مه دوه فه رزادین یاشاینشی وه اولومو گؤسته ریر کی، ایران وه او ارادا کورد وه تورک خالقیلاری، مباریزه نی بیر سه نگه رده، ایرتیجا وه ایمپریالیزمین قاریشیندا آپارمالیدیلار. بو بوگون بیر بؤیوک زه روره تدی.

سه مه د بو آزه رباجانین ایفتیخاری، خالقینین میلی سیده مین آلتیندا یاشاماقین وه شووینیزی فارسین اتحانه ت وه ته حقیرین ته حمل انله ماقین، یاخینان چوخ یاخچی تانییردی. او گوروردو کی دیلی وه فه ره که نگی بیر اید ده ساتتین آداملارین ته ره فینده ن مه سخه ره اولور وه په حله وی حیکومه تینین آسیمیلا سیون آدیندا، قاباقا آپاران سیاسیله رین نه تیجه سینده آرادان گنذیر. بودور کی قولارین چیرمالیب وه اوز آنا دبلین وه فه ره که نگی دیریتماق ایچون اه یاقا قالخیب وه بیر بو یوک فه آلییه تله ره ل وروب. آما ته اه سوفله ره اولسون کی اونون مه شکوک شیکلینده اولمه سی، با ایس اولدو بو پوروژه له ره سونا چاتمیا. دنمه لیب کی ته بریزین «گۆزه ل» وه «مُحرریان» اوغلو اوزو بیر بؤیوک اینقیلابی وه کومونیستیدی کی بیلیردی، میلی سیده مین آرادان گنذ ما قی، آزاد وه قوسه سیز یاشاینشین شه رتی ده بر. چوخ اولکه له ره وار کی میلی سیده مین آلتیندا یاشامیلار، آما کی مین بیر جوره باقلیلیق وه ده ریدنه ن اورجیح دیلار. انله اوزا گنذمیلق وه قونشوموز شومالی آزه رباجانی نه زه رده توتاق. میلی حیکومه تی وار، آما دؤله تی وه جامه اه سی، اوسته ن آنا، ایمپریالیزمه باغلیدی. ایشیزلیق، آجسیزلیق، فه ساد، روشوه ت و... بئری گویو توتوب. ایندی بو آچیلیمش بیر سیرریدی کی سه مه د خالق فه دایسیدی. سه مه دین چوغ یولداشلاری وه شاگردله ری، خالق چیریک فه دانیه ره سازمانندا اوزو اولوب وه مباریزه ده اوز جانلارین اه لده ن ونریبله ره. بو آزه رباجانین تانین میش وه شانلی کومونیست فه دانسی اوزو بو سازماندا اوزو اولانمادی. چونکی ایکی ایل وه نچه آی سه مه دین اولومونه ن سورا، بو سازمان دوزه لینیدی. بوننان بنله، دییه بلیق کی بئره نکی یولداش، سازمانین بیرنجی جان اه لده ن ونره نی وه آینی زاماندا یول گؤسته ره نیدی. بو جه وان که ند مواه لیمی چه م سیلاحلی ساواش زه روره تین گؤسته رماقدا وه چه م اولومه قارشلی گنذماقدا بیر قاباقدا گنده ن فه دانیدی. بیر چوخ زامان سه مه دین اولومونه ن سورا، یولداشلار پویان وه احمده دزاده، اونون یازدیخلارینان ایلام آلیب وه سیلاحلی ساواشین تیئوریسین ته دوین انله دیله ره. چوخ ته اه سوف له ره اولسون کی به زی له ری بو واقی اییه تی اه له آلیب وه سه مه دی «خشونت طلب» تانیدیریلار وه چه له بونا فه نااه ت اندمنیب، اونو ایسلام جیمحوریه تینین جینایه تله رینده ده شه ریک بیلیرله ره. بیر اه زیز، «نیما خسروی» آدندا، اوز «وبلاگ» نندا بنله یازیر: «گرچه نگرش صمد به نوعی مبارزه مسلحانه و اقدام خشونت آمیز را به کودکان آن زمان می آموخت و نتیجه اش شد خشونتی که سی سال است در همه جوانب جامعه تاخت و تاز میکند و شاید در قالب افراطی گرای مذهبی دامنه اش به جهان نیز کشیده شده است. اما او را و قلمش را دوست می دارم، هر چند امیدوارم این خشونت جایی، در نقطه یی، توسط فرزندان همین خاک متوقف شده و جایش را به شعور و همزیستی و تحمل و مسامحه بدهد.» بیر زاماندا کی ساغ وه نیولیبیرالی دانیشیقی، بوخاری اه لی واردی، بوجور باخیشلارین حنچ ته اه جویو بوخودو. بو اه زیزده ن وه اوبیرسی بوجور باخنشلاری اولان اه زیزله رده ن سوروشمالیب کی، سیزله ره به رده ایسپار تاکوس وه اونون روملو ساحیبی، بابه کی خوره مدین وه ایسلامین اشغالگه ره قوشونو وه حابنله ته بریزین چه سره توشموش اه حالسی وه موسته بید موچه مه د اه لی شاحین اوردوسونون آراسیندا حنچ فه رقی بوخودو؟ زامان بویندا اروپالی موحاجیمله ره ۱۲ میلیون سورخ پوستلردان، ۱۱۷۰۰۰۰۰ اولدوردوله ره. بو سورخ پوستلار کی اوز موجودیه

آخرین اخبار و گزارشات، مقالات، اطلاعیه ها و نشریات سازمان را از سایتهای زیر دریافت کنید

www.fedayi.org

www.kare-online.org

برای تماس با سازمان اتحاد فدائیان کمونیست و یا ارگانهای آن با یکی از آدرسهای زیر تماس بگیرید

کار کمونیستی آنلاین

info@kare-online.org

روابط عمومی

webmaster@fedayi.org

کمیته کردستان

kurdistan@fedayi.org

کمیته تهران

tehran@fedayi.org

کمیته کرج

karaj@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azer@fedayi.org

مسئولین پالتاک

paltalkroom@fedayi.org

کمیته امور پناهندگی

panahjo@fedayi.org